



۲۰۱۶/۰۱/۳۱

دوکتور محمد اکبر یوسفی

## آیا ما یک ملت هستیم؟

(بخش دوم)

پروفسور معروف "بشر شناسی اجتماعی" و "فلسفه" در پوهنتون "کیمبریج" (Cambridge) برتانیه، "ایرنیست گیلنر" (Ernest Gellner) (متولد ۱۹۲۵م در پاریس، وفات ۵ "نومبر ۱۹۹۵م در پراگ)، در یک کتاب خود تحت عنوان: "ملت گرایی و مُدرنیت"، که موجودیت پدیدهٔ چون "ملت" را مورد سوال قرار داده است، زمانی چنین اظهار نموده است: "ناسیونالیزم است که ملت را ایجاد می کند، نه برعکس." به عبارت دیگر، "هوبسباوم"، همین اظهار، "گیلنر" را، بدین متن نیز بیان می کند: "ملت ها نبوده اند که دولت ها و ملت گرایی را ایجاد نموده باشند، بلکه برخلاف آن بوده است."

"گیلنر"، "ایدیالوژی ناسیونالیستی" را که "آگاهی غلط" دانسته است، در صحبت های خود برای این "ایدیالوژی"، فقط تمسخر ذخیره داشته است. برای او "ناسیونالیزم"، نه بعنوان یک "نظریه"، بلکه بمثابة یک "پدیده" و "انگیزه"، مطرح بوده است. از دید او، این "پدیده"، جبر تجانس "کلتوری" شمرده می شده است، که پروسهٔ "صنعتی" در قرن ۱۹ با خود آورده است. قابل تذکر است که "هوبسباوم"، ادعای را مبنی بر اینکه گویا "ملت ها"، پدیده های اند که در طبیعت از زمان خلقت بشر به مثابهٔ یک سرنوشت سیاسی وجود داشته بوده باشند، افسانه خوانده است. این پدیده را دانشمندان متذکره محصول مرحلهٔ صنعتی شدن جوامع و انکشاف شهر های "مُدرن" دانسته اند. بناءً دشوار است که در جوامع فاقد صنعت، با نظام های "پادشاهی فیودالی مطلقه" و سایر "دیکتاتوری" های قبل از صنعتی شدن، از "حکومت های ملی"، نام برد. البته در چنین جوامع که در حالت "گذار" قرار داشته باشند، می تواند هواداران "ایدیالوژی ملی" وجود داشته باشند که به ندرت، قدرت رهبری و هژمونی را در سیستم سیاسی در اختیار گرفته خواهند توانست.

برای چنین یک راه و روش، به پایه های اقتصادی - اجتماعی و رسیدن به سطح معینی از سازماندهی دولتی، سیستم تعلیمی و تربیتی عامه، مشابه کشور های غربی، که در مقایسه با اجتماعات "عنعنوی شرقی"، "سیستم های مکتبی" و "مسلکی" یاد می گردند، نیازمند می باشد. عمده ترین شاخص چنین یک حکومت را، همبستگی مردم و توافق آنها بر سیستم تسلط برای تطبیق قانون در نظام "سیاسی - اداری" تشکیل می دهد.

وقتی به عنوان مثال از محو "فساد اداری" نام برده می شود، مهم این نیست که فرد یا حلقه مبتلا به "فساد"، بر طبق گروپ خون و یا "دی ان ای" (DNA)، به کدام "نژاد" و یا گروپ "ایتنی" منسوب است. درک از قانون و موجودیت مسئولین تطبیق قانون برای حفظ نظم و اداره حقوقی - سیاسی، بدون در نظر داشت وابستگی "ایتنی" و "فرهنگی و مذهبی" و غیره مشخصات، یکی از شرایط لازم برای حضور یک نظام سیاسی "متمدن و مُدرن"، شناخته می شود.

در یک سلسله از مقالات قبلی در رابطه با نتایج مطالعات تاریخی دانشمندان علوم اجتماعی، تاریخ و فلسفه و بشر شناسی، در باره پدیده "ملت" ("نیشن" (Nation)) معلومات مختصر ارائه گردیده است. این کلمه "ملت" (Nation) را در زبان آلمانی در سال 1400م، از زبان "لاتینی"، شامل ساخته اند که صورت تحریر لاتینی آنرا "ناسیو" (natio) یاد نموده اند. معنی و مفهوم تحت الفظی آنرا هم قسماً به مفاهیم چون: "مردم، خویشاوندی، نسل و نژاد انسان، جنس، نوع، جور، دسته، طبقه"، یاد کرده اند. همین اصطلاح یا کلمه را به مفهوم وسیعتر، به گروپ یا اشتراک اجتماعی انسان ها نسبت می دهند که افراد آن دارای مشخصات مشترک، چون زبان، رسوم، آداب، اخلاق و عنعنات یا منشاء نژادی و اصل و نسب، می باشند. تعریف این مفهوم را بدین صورت، همین منبع، بر اساس علم تجربی و آزمایشی، نا مناسب دانسته، به نسبت اینکه هیچ ملت این تعریف را با تمام وسعت آن داشته نمی تواند. در پهلوی آن هم چنان، به زبان عام، بطور مترادف، به مفهوم موجود دولت و مردم نیز یاد می شود، که در نمایش علمی از هم جدا در نظر گرفته می شود. ("ویکیپدیا").

در یک متن قبل از محتوای اصلی کتاب "هوبسباوم" متوفی که تحت عنوان: **"ملت ها و ملت گرایی، افسانه ها و واقعیت از سال ۱۷۸۰م ببعده"**، به چاپ رسیده است، در ترجمه آن از زبان "انگلیسی" به "آلمانی"، چنین می خوانیم: **«اکثریت ملت ها برای خود آنها عنعنات دیرینه سابقه تاریخی، تبلیغ می کنند که در امر تحکیم غرور ملی و هویت سهمیم می سازند، اما فقط تعداد کمی از ملت های امروزی، دور تر از قرن 19، سابقه دارند.»**

این دانشمند، با نقل از "ایرنیست رینان" (Ernest Renan)، که صد سال قبل گفته است، هم چنان می نویسد: **«فراموشی، یا حتی غلط فهمیدن تاریخ، یک عنصر اساسی در تشکیل ملت محسوب می گردد.»** "ایریک هوبسباوم"، **«رد پا و مسیر تاریخی ملت ها و ملت گرایی را در ۲۰۰ سال اخیر می یابد و جرأت می کند تا در رابطه با ماهیت و موجودیت آن، ارزیابی خود را ارائه نماید...»** او در صف "مُدرنیست ها" شمرده شده است که اکثریت دانشمندان با نتایج تحقیقاتی او بحیث مؤرخ نامدار موافقت داشته اند. این مؤرخ انکشاف اجتماعی، مانند تعداد زیادی از مؤرخین و "فیلسوفان"، بشمول "گیلنر"، در برابر "ایدیالوژی" ملی و اشکال آن در تاریخ، با شکاکیت می نگرسته است.

در جای دیگر "ایریک هوبسباوم" در رابطه با "احساس قدرت ملی"، چنین هوشدار می دهد: **«به هیچ صورت، قدرت احساس ملی در جهان امروز نباید مورد منازعه قرار گیرد و یا به نقش آن کم بها داده شود.»**

قبل از همه، در یک زمانی که چنان ظاهری گردد که گویا کینه بیگانه درین و یا آن نوع بازی، در اکثریت مناطق کره زمین، بمثابة اشکال مسلط آیدیولوژی مردمی مبدل شده باشد. به هر صورت، علایم و نشان ها، هم چنان در صورتی که شدیداً محسوس هم باشد، نباید مانند امراض با یک تشخیص، پیشگویی و یا معالجه، به مغالطه گرفته شود.» («ایریک هوبسباوم»، Eric Hobsbawm)

"جان برویلی"، همچنان که در قسمت اول نیز از او نقل شده است، بر انکشافات سیاسی در "قرن نوزده" و منجمله در آلمان اشاره ها و افاده های مشابه داشته است. همین دانشمند در نتیجه مطالعات و تحقیقات علمی خویش هم چنان علاوه می کند که بسیاری از مطالعات در باره "تعریف" نیشنلیزم" یا "ملت گرایی"، به شکل مجموعه از عقاید و اصول، افکار و تمایلات، بشمول احساس و عاطفه جمعبندی شده است، این حالت را مؤلف کتاب، تاریک و مبهم شمرده، معتقد است که به همین سبب است که در وقفه های مختلف اهمیت سیاسی کسب کرده است.

"جان برویلی" اصطلاح "ملت گرایی" را از دیدگاه یک "ملت گرا" که می خواهد "ملت گرایی" را بمثابة حرکت سیاسی رجحان ببخشد، تعریف نموده است، که در آن دلایل یک "ملت گرا" را بر اساس "دکترین" یا عقیده سیاسی او بر مبنای سه ادعا، چنین بیان می دارد:

(الف) یک ملت با یک خصوصیت خاص صریح موجود است.

(ب) منافع و ارزش های این ملت از دید ملت گرا مقدم بر تمام مافع و ارزش های دیگر محسوب می گردد.

(ج) ملت باید تا حد ممکن مستقل باشد. این امر معمولاً حد اقل نیل به حاکمیت سیاسی را لازم می بیند. ( "جان برویلی"، مقدمه، صفحه ۳، «نیشنلیزم" و دولت»، ... "نیویارک"، ۱۹۸۲م)

در عمق و در هسته این عقیده، "جان برویلی"، با تعریف "انکشاف یافته تر"، "سمیت" (Smith)، نیز آشنا می شود، که با تفاوت ازین "دکترین" یاد شده، "سمیت" طرح پیشرفته تری را مطرح می سازد، اساساً تمام طرح های مقصود را که شامل عمومیت صریح بوده، از مفاهیم مافوق ملت خاص حذف می کند. در حالی که ملت گرا، ملتجی این مقصد می باشد. "برویلی" می نویسد که: "ملت گرایان" **اغلباً ملت خود را بطور ساده به عنوان یک ملت در قطار تعداد کثیری می بینند.** به ادامه، "برویلی" از موقف "سمیت" در رابطه با نفی ادعای "ناسیونال سوسیالیسم جرمن"، تذکر می دهد که نامبرده علت آنرا استوار بر "عدم تساوی نژادی" دانسته، می گوید که با دیدگاه "ناسیولیست ها" مطابقت ندارد که از "تعدد" و "جمع گرایی"، واحد و آزاد یاد می نمایند. "برویلی"، در حزب "ناسیونال سوسیالیست جرمن"، در آغاز بعضی از پدیده های "ناسیونالیستی" را تائید می کند. (صفحه ۳ / ۴)

طوری که در بخش اول نیز اشاره شده است، "ملت گرایی" را نویسنده این مقاله به معنی معادل "نیشنلیزم" و یا "ناسیونالیسم" در نظر گرفته است، که سمت گیری "سیاسی" نیز در آن نهفته است. در بخش اول نیز تعاریف،

صورت گرفته است. "ملت" (Nation) و "ملت گرایی"، دو مفهوم متفاوت اند. بر اساس افاده فوق، افراد یک "ملت" (ترکیب اجتماعی در تعریف هر ملت تفاوت هایی را هم نشان می دهد).

اگر قادر به تعریف دقیق آن گردیم، ملت مکلف به پیروی از مشی سیاسی "ملت گرایی" یا "نیشنلیزم" نمی باشد. به همان گونه که در اجتماعات یک دولت افکار و نظرات مختلف "سیاسی-آیدیالوژیک"، در تاریخ، نظیر "لیبرالیزم"، "سوسیالیزم"، "سوسیال دیموکراسی"، "کمونیزم"، "سوسیال مسیحی"، "دیموکرات مسیحی"، "دیموکراسی" "اسلامی"، و غیره وجود می داشته باشد، به "نیشنلیزم" هم باید تعریف درست داشت. صرفنظر از اینکه تعاریف مختلف از جانب دانشمندان علوم اجتماعی - سیاسی در مورد "نیشنلیزم"، ارائه شده است، باید توجه نمود که دانشمندان تعاریف علمی را بر طبق "نورم های" معین طوری افاده می نمایند که برای هر خواننده قابل فهم و قابل قبول باشد.

اینرا هم نباید از نظر دور داشت که نتایج علمی یک چیز است، و موضعگیری های سیاسی افراد و یا گروه های سیاسی، چیز دیگری است. بعنوان مثال دانشمند معروف آلمانی "مکس ویبر"، که آثار گرانبها در علوم اجتماعی، اقتصادی و حقوق دولت برای بشریت از خود به جا مانده است، از نگاه "آیدیالوژی سیاسی"، خودش متمایل به افکار "لیبرالیزم" بوده است. علاقمندان کتب و آثار علمی او به مراتب از کمیت "پیروان لیبرالیزم"، بیشتر حدس زده می شود.

اما هرگاه کلمه "ملت"، به مفهوم مُدرن در نظر گرفته شود، "ملت گرایی" یا "نیشنلیزم" را نباید با "قوم گرایی" یا "ایتنوسینتریک" اشتباه نمود که با تمایلات تبعیض "نژادی"، "پیشداوری ها" و بد بینی ها و غیره قضاوت های نا درست، توأم با تأثیرات "سایکالوژیک" نیز ملوث بوده می تواند. اهمیت "هویت ملی" در آنست که در جامعه در شرایط کنونی چنین یک هویت، "همبستگی سیاسی" را باید به عنوان توافق مشترک دانست که بر یک "نظام واحد سیاسی" یا "دولتی" تمثیل شده بتواند. چنین توافق ها و تعهد ها شکل قانونی را به خود می گیرد. طوری که در فوق ذکر شد، تمایلات و یا موضعگیری های "ایتنوسینتریک" افراد، مانند موربانه به "وحدت ملی" و ثبات دولتی - اداری، صدمه مرگبار وارد می کند. تحقق "وحدت ملی"، فقط از طریق پابندی به حد اقل قوانین که نظم واحد سیاسی را با ثبات در اداره دولتی تضمین نماید، ممکن می باشد. این چنین حالت را دانشمندان بعد از مرحله نابودی کامل مناسبات "فیودالی"، در مطابقت با مشی "مدرنیزم" مسلط، ممکن شمرده اند.

"ایتنوسینتریزم" را دانشمندان در قدم اول به عنوان یک مفهوم "سایکالوژیک" دانسته اند که در عین حال با تعبیرات متفاوت در تحقیقات علوم اجتماعی و سیاسی موارد استعمال خود را می یابد. در مفهوم "ایتنوسینتریزم" که تا حدی می توان "ایتنوگرایی" یا "قوم گرایی" نیز دانست، مفهوم "پیشداوری" و "افکار غرض آلود" فردی در برابر گروه های اجتماعی "بیگانه"، افاده شده است. این پدیده را بعضاً مبتنی بر معتقداتی می دانند که افراد در کردار و نمونه های رفتار خود از خود تبارز می دهند. این افراد که خود را به یک گروه "ایتنی" مربوط می دانند، در رابطه با گروه خود آنها همیشه وضعیت را عادی ("نورمال")،

"طبیعی"، "خوب"، "مرغوب و زیبا" و یا مهم و برتر، می شمارند. در برابر چنین "معیارهای" قاعده ای و اصولی، هم چو افراد می توانند، بیگانه ها را – که تفاوت صریح در کلتور آنها می یابند، با نسبت های "وحشی"، "غیر انسانی"، "استفراغ آور و دل بد کننده" و یا "غیر منطقی" یاد کنند. ("ویکیپدیا")

در برخی از متون تحریری نویسندگان افغان، به وضاحت دیده می شود که بعضاً حتی مفهوم "هویت ملی" را با "هویت و وابستگی ایتمی"، مغالطه می نمایند. بدین ترتیب به آمادگی ذهنی خود ها برای قبول اصول حیات قانونی دولتی در قلمرو کشور، شک نشان می دهند. اگر احیاناً کسی، بطور مثال در رابطه با اصطلاح "ملیت"، که به وفرت دیده می شود، در جواب خود را "پشتون"، "تاجیک"، "ازبک"، "هزاره" و غیره می نامد، در صورتی که شخص مورد نظر، این اصطلاح "ملیت" را با کلمات، "ناسیونالیسم" یا "نیشنالیسم" ((Nationalität) یا ((Nationality))، در مطابقت پذیرفته باشد، واضحاً مرتکب غلط فهمی معینی در مفهوم اصلی کلمه می گردد. در همان زبان های خارجی، این اصطلاح نسبت افراد را با "ملت" همان کشور که به مفهوم "مُدرن" کلمه با هدف هویت، یعنی "تابعیت" فرد از یک دولت یاد می شود، نشان می دهد که در هر یک از دولت ها تعریف خود را در قوانین اساسی آنها می داشته باشد. یعنی هدف درینجا افاده "هویتی" است که تبعه یک دولت را در خارج از قلمرو همان حاکمیت معرفی نموده، در مناسبات بین المللی با همین هویت و با استفاده از اسناد دست داشته صادر شده در همان دولت ها، مستفید می گردد. پرسش در مورد چنین هویت اصلاً در خارج از سرحدات یک کشور مطرح می گردد. اتباع دولت های دارای ثبات سیاسی – اجتماعی، از جانب دولت های آنها، در وقت ضرورت، مورد حمایت و مواظبت لازم قرار می گیرند.

حال به عبارت دیگر علاوه می گردد، وقتی تعریف "هویت ملی"، به عنوان یک مفهوم در قانون اساسی یک کشور، به صراحت یاد می گردد، موضوع بر سر تابعیت دولتی شخص است که در قلمرو یک حاکمیت سیاسی، یعنی در یک دولت زندگی می کند و دارای حقوق و مکلفیت می باشد. در افغانستان "کثیرالائتیک"، جمع حسابی تمام گروپ های اجتماعی، سرمایه بشری این سر زمین است. وقتی اگر به عنوان مثال، از "پشتونولی" در اجتماعات "پشتون ها"، یاد شود، نباید فراموش نمایم که چنین "نورم ها" در دوران قبل از "حیات دولتی" معمول بوده، صدق می نموده است. یعنی این اقوام در مطابقت با زمان و مرحله معین که "سازماندهی قومی" در پیشبرد زندگی اجتماعی آنها نقش داشته است، در اجتماع و سازماندهی قومی، حکم "قانون" را داشته است.

در آزمون اجتماع آنها به معنی اصلی کلمه، فاقد دولت بوده است. اقوام در ساحة معین، از خود قلمرو یا ساحة معین خاک را در اختیار خود داشته اند، به عبارت دیگر در یک موقعیت جغرافیایی تحت تسلط "قوم" بسر می برده اند، اما در خارج از آن از طریق "سرکردگان" قوم با "حاکمیت های قلمروی" و حتی "امپراتوری ها" در پیوند های تعهدات و قرارداد ها قرار داشته اند. آن ساحات را که در برخی از مناطق تا همین اکنون سرزمین قومی نیز می دانند، توسط افراد قوم دفاع می شده است. اما در شرایط حاکمیت دولتی، این چنین "دوالیزم"، نمی تواند دوام یابد و یا قانونی شمرده شود، در صورتی که در قانون اساسی دولت، صراحت نداشته باشد.

همچو "نورم های مشابه"، در سایر اجتماعات دیگر، منجمله در "آسیا"، "افریقا"، "اروپا" و "امریکا"، قبل از انقلاب فرانسه نیز وجود داشته است. بناءً "هویت ملی" را نباید با وابستگی های "نژادی" و "ایتنی گرائی" یا "ایتنو سینتریک" منحصر ساخت و در مفاهیم راه مغالطه را باز نمود.

درین تابعیت که یک هویت برای هر فرد و در نتیجه برای تمام افراد اجتماع یک کشور یکسان مفهوم است، و هر یک درین نسبت دارای "حقوق" و "مکلفیت" مساوی می باشد. بنا برین تا زمانی که در هویت و موقف او، به ارتباط تابعیت دولتی، در یک قلمرو تغییر نه نماید و صاحب آن هویت باشد، جدا نا پذیر می باشد. بار دیگر تکرار می گردد که در چنین شرایط، یعنی در قید سیستم حقوقی - دولتی، همین "حق"، "مکلفیت"، صدق می نماید. وابستگی به "نژاد"، "فرهنگ"، بشمول وابستگی "مذهبی" در یک اجتماع، بدون "دولت" و یا بدون تسلط سازمان های ماقبل دولتی، چنین "حق" و "مکلفیت" را، نمی داشته باشد. بناءً شرط اصلی موجودیت یک "دولت" و یا "سازمان های" دیگری اند که بر اساس "تعهدات"، تشکیل یافته باشند و بعد نوعی از "حق" و "مکلفیت" در آن اجتماع مفهوم خود را می یابد.

"ملیت" هر فرد تبعه افغانستان، که در حال حاضر نام رسمی دولت آن، "جمهوری اسلامی افغانستان" است، "افغان" تعریف شده است. موضوع بر سر این نیست، که ممکن "کلمه افغان"، در تاریخ قبل از تأسیس دولت، به کدام گروپ اجتماعی منسوب بوده باشد. در آن زمان ممکن هنوز دولت تأسیس نه یافته بوده باشد که در قانون اساسی "دولت مستقل آنها"، ثبت شده بوده باشد. این امر را هم باید از نظر دور نداشته باشیم که یک کلمه می تواند مفاهیم متنوع را در گذشت زمان افاده نماید و یا برعکس، کلمات مختلف هم یک مفهوم را افاده نماید. بناءً بار دیگر با تکرار احسن و تأکید بر این واقعیت بیان می گردد که وابستگی انسان از نگاه "نژادی"، "لسانی"، "فرهنگی" و غیره، که بعضاً "ایتنی" و یا "قومی" نیز یاد می کنند، در صورت عدم وابستگی و ارتباط این افراد با دولت، مناسبت "حق" و "مکلفیت" هم وجود نمی داشته باشد.

ارزش های "کلتوری" و "فرهنگی" با همه تفاوت ها، گنجینه های مشترکی اند که همه انسان های اجتماع از آن می توانند مستفید شوند. استفاده فردی و اجتماعی از چنین ارزش ها، در اختیار خود آنهاست. غنای کلتوری که به عنوان سیستم "باز" و در حال رشد و تغییر نیز یاد شده است، هیچگاه نمی تواند منبع اختلاف و "نزاع" پذیرفته شود. به عبارت دیگر، استفاده از کلتور و فرهنگ، مربوط هر انسان آزاد است و حق فرد است که آیا طبق دلخواه از هر یک از ارزش های آن کار می گیرد و یا کار نمی گیرد. این چنین پیوند و وابستگی، مانند هویت دولتی، که حاکمیت ها برای هر یک از افراد تابع قوانین آن تعیین می کنند، کدام حق و مکلفیت تعریف شده نیست. اما استفاده آزادانه از آن ممکن برای هر فرد باعث رفاه و خشنودی هم گردد.

همه جوامع موجود کنونی، در همه دولت ها، دارای ترکیب اجتماعی و نژادی مخلوط می باشند. مهم آنست تا فرق صریح میان ارزش های فرهنگی، اخلاقی و غیره که در اجتماع به عنوان رسوم و عادات نیز شناخته می شود، با توافقات و همبستگی سیاسی، فرق قابل شد. به عبارت دیگر، همه دولت هایی که از گروپ های

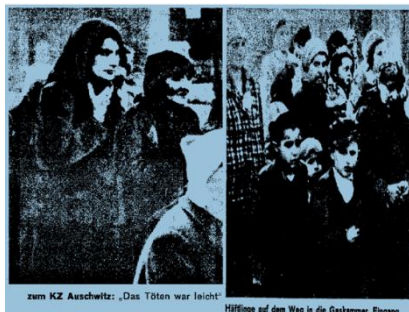
متنوع "اینتی" تشکیل یافته اند، انسان های آن در یک قلمرو سکونت دارند، از ذخایر و ثروت های طبیعی آن، بر طبق قوانین حاکمیت، برای پیشبرد حیات اقتصادی - فرهنگی، مستفید می شوند.

حفظ امنیت و تمامیت ارضی، که سازماندهی آن بدوش دولت هاست، بر دوش تمام اتباع نیز بعنوان مکلفیت شمرده می شود، که مطابق قانون و تعهدات مندرج آن، وفاداری معین فرد را می طلبد. افغانستان کشوری است "کثیرالاینتی" که در مسیر انکشاف آن، از مراحل مختلف، مانند اروپا، بطور کامل عبور نه نموده است. یعنی، بقایای "ساختاری" متنوع قبلی اجتماعات که در طی قرون پهلوی همدیگر قرار داشته اند، هنوز هم به حیات اجتماعی آن ادامه می دهند. "گیلنر"، در کتاب خود تعریف "تاسیونالیزم" را به قول خودش که تا آزمون تعریف نا شده دانسته است، با تکیه بر دو مفهوم، "دولت" و "ملت"، افاده می کند.



در تعریف "دولت"، تعریف معروف "مکس ویبر" را، انتخاب نموده است، که می گوید: دولت: "به چنان تأسیسات اجتماعی اطلاق می گردد، که انحصار بر قدرت مشروع را در اختیار داشته باشد." هر گاه درین تعریف توجه شود، هیچ تذکری از "ترکیب اینتی" در "تأسیسات اجتماعی" مورد نظر آن دانشمند معروف، ذکر نه شده است. بدین معنی که "وابستگی اینتی" که بدون شک، هر یک از "اینتی ها" دارای "کلتور" و "فرهنگ" خاص خود نیز می باشند، و در حالت "کثیرالفرهنگ"، هم چنان ادغام ها و جوش خوردن های فرهنگی نیز رخ داده می تواند، که "خالص ماندن" و ثابت ماندن کلتور و فرهنگ و حتی عقاید مذهبی، برای هر فرد، در گذشت زمان هم، مفهوم خود را از دست می دهد. اما وقتی از پدیده دولت، به عنوان قدرت اداری حاکم، برای حفظ نظم و امنیت حرف زده می شود، که هدف از اداره سیاسی، مبتنی بر اساسات حقوقی است، فقط قوانین معقول است که در امر حفظ نظم و امنیت اجتماعی نقش مؤثر داشته می تواند.

تناسب کمی افراد هر گروپ "اینتی"، در این واحد های اجتماعی یا "اینتی" و "مذهبی"، که در همچو ساختار



"تأسیسات اجتماعی"، دارای صلاحیت قانونی، یعنی "انحصار قدرت مشروع"، که برخی از "اینتیسیست ها" به آن مربوطیت می خواهند، از جانب دانشمندان، ذکر نه شده است. در اشارات ذیل تا حدی روشن می سازد که در حیات دولتی، تعمیم قدرت "تأسیسات اجتماعی"، بر حسب قانون تعیین می گردد. این امر تابع آنست که چه نوع "دولت" تأسیس یافته است. یعنی، آیا دولت بر اساس اصول "دیموکراسی" و یا بر اساس "دیکتاتوری"، بنا یافته است.

چه بسی ناسیونالیست‌هایی را هم می‌شنویم که ادعای دفاع از خالص نگهداشتن "کلتور مردمی" آنها حرف می‌زنند، در حالی که بقول "گیلنر"، در حقیقت "یک کلتور عالی جدید" را با ترکیب نو، بطور "تصنعی" جوش می‌دهند. بدین ترتیب، آن "اصلیت" و "خالص نگهداشتن" را کاملاً یا در کلتور جدید مدغم می‌سازند و یا به تدریج گوشه نگهداشته و راه فراموشی را در پیش می‌گیرند.

درینجا کافی است تا فقط بطور نمونه از دوران حاکمیت "نازی‌ها" در "آلمان"، یادآور شویم که در تحت



رهبری "حزب ناسیونال سوسیالیست..." و دیکتاتور آن، "ادولف هیتلر"، انجام یافته است. هفتاد سال است که مقامات و متفکران دانشمند آگاه در رژیم سیاسی-اجتماعی در کشور آلمان، که متعهد به "دیموکراسی" می‌باشند، در جهت افشاء تمام اعمال جنایت آمیز و نا بخشودنی عاملین آلمان، "نازی" ها، و رژیم "دیکتاتور نژاد پرست"، تلاش می‌ورزند.

این تصاویر را فقط بطور نمونه، از جمله جنایات بی شمار دیکتاتوران "نازی"، در جنگ دوم جهانی که در برابر انسان مرتکب شده اند، از نظر می‌گذرانیم: "زندانیان زن، در "مارش" بسوی "کمپ" یا "لاگر" "اوشوویتس" - "بیرکناو" (Auschwitz - Birkenau): "یک دوزخ "زادیزم"، "حیوانیت" و "اشتیاق به کشتن")"

در پان تصاویر بعدی، عمدتاً زندانیان زن و طفل دیده می‌شوند.

(در پایان تصویر اول سمت چپ، در همان مرکز تجمع "اوشوویتس": "کشتن ساده بوده است"، در عکس دوم زندانیان، اطفال و زنان را در راه دخول به اطاق "گاز" نشان می‌دهد.

عکس بعدی از مرکز تجمع "دخاو" گرفته شده است، که رفتار محافظان زندان را با زندانیان نشان می‌دهد.

تصویر آخری، اطفال را در "اوشوویتس"، عقب سیم‌های خار دار نشان می‌دهد که در پایان تصویر می‌خوانیم: "با اعتماد کامل، به قاتلین شان" )

حال علاوه از توجه به این چند سطر با ارزش، بدون تفصیل، یک بار دیگر به قسمتی از گذشته تلخ تاریخ، یعنی تبارز "نژاد پرستان" در تحت نام "ناسیونال سوسیالیست در آلمان"، که باعث بروز جنگ دوم جهانی گردید، مرور می‌کنیم. محققین و دانشمندان علوم اجتماعی که این دوران را بعنوان جنایت علیه بشریت محکوم نموده اند، یکی از موضوعات محکومیت آن رژیم دیکتاتوری را، در انتخاب راه "نژاد پرستی" دانسته، بهمین علت است که تعریف "ناسیونال سوسیالیست..." را در مورد آنها، نمی‌پذیرند، زیرا فقط بر یک گروه "نژادی"، متکی بوده است و با عوامفریبی، شعارهای "برتری نژادی" را انتخاب نموده بودند. آن حکومت زمانی "ملی" بوده می‌توانست، که مبتنی بر اصول "تعدد" یا "جمع‌گرایی" حکومت می‌شد.



در مورد "پادشاهی" ها، همچنان اختلاف نظر وجود دارد که آیا بر یک "ملت" واحد، حکومت نموده است. به هر صورت، پادشاهان در برخی از کشور های اروپایی در امر رشد فرهنگ و هنر و قوانین اجتماعی و نظام های سیاسی، خدمات وسیعی هم نموده اند.

زمانی ممکن تحمل این کلمات را به راحت داشته باشیم که بر تمایلات خود، بخصوص در رابطه با آنچه در تحت نام "افتخارات" جمعبندی می نمائیم، توجه نمائیم که حتماً همه اتباع کشور ما دارای برداشت و احساس و هم نتیجه گیری همگون نخواهد بود.

وقتی دوستان هموطن ما خود و یا کسان دیگری را "ملی گرا" می خوانند، نمی دانم چرا تنها با مفهوم "ملی" یا "ملی بودن" قناعت نمی کنند، ممکن با تذکر ساده این کلمات به کدام آرزو باشند که نزد اوشان بر اساس آن، گرایش چه هدف مشخص بسر خواهد رسید؟ حال می تواند سوالی مطرح شود که "گرایش" ایشان، کدام "کیفیت" را حاصل می نماید؟

به همین ترتیب در مورد اصطلاح "چپ گرا" هم چنان می توان سوالاتی را مطرح نمود. قبل از اینکه بر برخی از جوانب موضوعات سیاسی اجتماعی کشور ما درین مرحله "بحرانی" مرور نمائیم، توجه خوانندگان محترم را به لحظاتی هم از تاریخ کشور عمده اروپایی، "آلمان" جلب می نمائیم که دوره های مختلف "ناسیونالیسم" را پشت سر گذاشته، دو جنگ "جهانی" هم چنان ازین قلمرو آغاز یافته است.

اهمیت موضوع را این نویسنده در آن می بیند تا منجمله دیده شود که "ملت گرایی" یا "ناسیونالیسم" را ما چگونه تعریف می کنیم. کدام شاخص ها و ارزش ها را در "هویت ملی" شامل می دانیم.

رابطه میان اتباع کشور و دولت بر حسب کدام اصول و موازین تعریف می گردد. اما این امر را هم نباید از نظر دور داشته باشیم که "ملت گرایی نژاد پرست"، در تاریخ بشر، چه رد پای منحوس و منفور، نا بخشودنی، در عمل از خود به جا مانده است.

## ختم بخش دوم

ادامه دارد...